

قصاص گرفتن قال گفت آن حضرت صدقه خصاص سید از من و بجلان چوب را در خاصه من قال ان علیک فیصاص و من
 علی تمیص گفت آن مرد که بر تن تو پیراهن است و نبود بر تن من پیراهن اگر من با پیراهن بخلافم در قصاص برابری سنی شود
 فرغ انجی پس بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کشف کرد بدن شریف را من فیصه از پیراهن خود فاحقنه پس در
 کنار گرفت آن مرد آن حضرت را و جمل قبل کشف و بوس کرد آن مرد و بیگاه آن حضرت را قال انما اردت هذا
 یا رسول الله گفت آن مرد من نخواسته بودم از طلب قصاص مگر همین را که بدن شریف را بوس کنم شرح دل عشاق جمله که باشد
 رواه ابو داود و بدانکه لفظ حدیث بران جوی که در مصابیح مذکور است و شرح کرده شد اقتضای آن کند که آن مرد مزاج کنسند
 و قصاص طلبند و همین اسید بن حضیر باشد در جل من الانصار که واقع شده و بجز و باشد و بیان اسید بن حضیر بود و لفظ جامع الاصول
 این چنین است عن اسید بن حضیر قال ان رجلا من الانصار کان فی مزل فبینما هو یحیی القوم یضجک فطعنه النبی اکدرت و این
 دلالت کند که آن مردی دیگر است که اسید بن حضیر از جمال وی روایت میکند و طبعی عبارت متن را تا وجهی که در موافق آن است
 و در وی تکلفات از کتاب نموده بر اخراج کلام از ظاهر و باعث بر ارتکاب تکلف آن است که اسید بن حضیر از عظام صحابه و قبایله انصار
 وجود این معنی از وی مستبعد میدارند و الله اعلم + و عن الشعبي ان النبی صلی الله علیه و سلم تلقی جعفر بن ابی طالب شنید
 که از تابعین است روایت میکند که آن حضرت پیش آمد جعفر بن ابی طالب را فالتزمه و قبل ما بین عینیه پس معانقه کرد او را و بوسه داد
 میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم است از حبشه چنانکه در حدیث آئیده مذکور است یا دیگر است رواه ابو داود و شیخ
 فی شعب الایمان مسلا و فی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنه عن العیاضی متصله بیاضی بفتح موحده حضرت ثناءه ستمانیه و اعمام ضا و
 منسوب است بیاضه بن عامر و این حدیث متصل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته که بیاضی که
 مطلق مذکور گردید بی سیمیه عبد الله بن جابر بیاضی انصاری است و از این نه آورده که گفته بیاضی آن کس است که روایت کرده از و
 ابو حازم التمار و حدیث ابوماک در موطا در چهار فقرات در صلوٰه اخراج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم +
 و عن جعفر بن ابی طالب فی قصه رجوعه من ارض الحبشه روایت است از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از حبشه
 همیشه آمده که قلل گفت فخر جاحی عینا المذنبه پس بیرون آمدیم ما از حبشه تا آنکه بریم بینه فتلقانی رسول الله پس پیش آمد مرا پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فاعتقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال پس بگفت آنحضرت ما ادوی انما یفتح خیر افح در غمی یا یحرم من کفیح خیر
 خوشحال شوم ام بقدم جعفر یا بیا از آمدن جعفر از حبشه و واقع ذلک فتح خیر و موافق افتاده بود آمدن جعفر فتح خیر را این کلام ادوی
 که در بیان معنی حدیث گفته رواه فی شرح السنه سنه وی در وفای الوفا باخبار دار المصطفی آورده که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی
 بر مالک در آمد مالک مصافی او کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر برعت نبودی سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است آنکه برتر است
 از من و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم جعفر بن ابی طالب را و تمییز کرده او را در وقت قدوم او از حبشه
 مالک گفت آن مخصوص جعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است و حکم ما و جعفر یکی است اگر از صحابه ان بشیم از ان میدی که در علم تو

بسم الله الرحمن الرحیم

تحدیث کنز مالک گفت نعم ازین وادم پس سفیان سوق حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد +۱۰
و عن زارع وکان فی وفد عبد القیس روایت از زارع بر وزن اسم فاعل از زراعت و بود وی در میان عقیده
قال گفت لما قدمنا المدينة هر گاه که قدم آوریم بالمدينة فبعینا قبا و من ردنا علینا پس شنابی میگردیم و از وی میفرستند
و فرود می آیدیم و می افتادیم از مرکبهای خود و قبیل پدر رسول الله پس بوسه میدادیم دست مبارک پیغمبر خدا را علی اسد
علیه وسلم و در جمله و پایی شب بخت اورا ازینجا توجوی پای کوس معلوم شد چنانچه سابقا اشارت بدان کردیم و او را ابو داؤد
روایت کرده است که چون وفد عبد القیس آمدن چنانکه مذکور شد او شوق و بیطاعتی را اضطراب او در مردی که
سر و رقوم بود و اشبح نام داشت اول بنزل خود فرود آمد و غسل تازه بر آورد و جامه سفید پوشید و بوسه شریف در آمد
و دو گانه گذارد پس بر تانی و وقار خشیع و خضوع و انکسار مجلس شریف آمد و بساعات ملازمت رسید آن حضرت بر او
شمار کرد و این ادب را از وی پسندید و فرمود در خود و خصلت است که حق تعالی آنرا دوست میدارد و علم و وقار +۱۱ و مکره
عائشه رضی الله تعالی عنهما قالت ما رایت احد اکان اشبه بکف عائشه ندیدم هیچ کی را مانند تو در ستمت و هر یا و دلا در ستمت
و هر ی و دل ستمت بفتح سین مهله سکون هم راه و روش نیکو و بدی هم بر وزن ستمت ستمت نیک چنانکه در خطبه ماثوره آمده است
خیر المدی بری محمد و دل بفتح دال مهله و تشدید لام نیز برین وزن نزدیک است و زحمتی بیدی و هر دو از سکینه و وقار در ستمت
و منظر و شامل اندکذالی الصراح و ازین بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند و در معنی توریشتی گفت ستمت اشارت است بخصوص
و خشوع و تواضع و هر ی سکینه و وقار و دل بحسن غلق و حسن حدیث و آنکه گفت و فی روایه حدیثا و کلاما حدیث و کلام ستمت
قریب بلکه ستمت در معنی مگر آنکه مراد یکی سخن و ازین دواز دیگری طریق در روش سخن کردن و با جمله عائشه میگوید ندیدم هیچ کی را
مشابه تر درین امور بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمه از فاطمه رضی الله عنهما بعد از آن قرب محل و مکانت فاطمه را
از آن حضرت و میل و محبت بیکدیگر را که اثر و نشان مشابهت و مجانست است بیان کرد و گفت کانت بود فاطمه از اولت علی
چون می در آمد بر آن حضرت قام الیهامی ایستاد و میرفت و میل میکرد و آن حضرت بسوی وی فاخته میداد پس میگفت آن حضرت
دست فاطمه را قبلها پس بوس میکرد و او را در اجلسها فی مجلسه و می نشانند آن حضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی
جای خود را برای وی میگذاشت و او را می نشانند و کان اذا دخل علیها قامت الیه فاختت سیده فبکت و اجلستی مجلسها
و بود آن حضرت چون می در آمد بر فاطمه می ایستاد و میرفت و میل میکرد بسوی آن حضرت پس میگفت دست آن حضرت
پس بوس میکرد و می نشانند آن حضرت را در مجلس نشست خود و او را بود او +۱۲ و عن البراءة قال دخلت مع ابی بکر
اول ما قدم المدينة گفت برابرین عازب که صحابی مشهور است در آمد با ابو بکر رضی الله عنه یعنی خانه و منزل او را در ابتدا که
قدم آوردن وی مدینه را فاذا عائشه ابنة مفضل بن ناکاه و دیدم عائشه دختر ابو بکر رضی الله عنهما برهنه افتاده است قدانها
معی هر عالی که تحقیق رسید است عائشه را تب فاطما ابو بکر پس آمد عائشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنته پس گفت بدو بکر

عایشه را چکونه توأمی و خنک من و قبل خدا بپوش کرد در خسار و عایشه زار و او ابو داود و ۱۲۰ و عن عایشه ان النبي
 صلی الله علیه وسلم اتی بصبي فعتبه و روتیت از عایشه رضی الله عنهما آورده شده نزد آن حضرت که او کی پس بوس کرد
 آن حضرت اورا فقال اما انهم بمنحله آگاه باشد چه هستی که ایشان عامل و باعث بخل اند چه آدمی را چون فرزند آن شده
 در اتفاق و صرف مال بر غیر ایشان بخل می درزد بلکه بر ایشان نیز ما ایشان بخلک نشوند و محتاج نگرند و منجبت و باعث بر عین
 علت آن میشوند و مرد از جاد و حرب می نشیند و میترسد مبادا کشته شود و ایشان بکس مانند و بمنحله و منجبت هر دو بفتح میم
 و سکون مابعد میم چون نذبت کرد ازین جهت بوجهی دیگر تاثیر کرد و فرمود و انهم لمن ریحان الصدور بدیستی که اولاد بختیق
 از رزق نعمت خدا اند که بفضل خود بخشیده و عطا نموده است مشتق از روح بفتح معنی اینهاش که رزق موجب آنست
 قوله تعالی فروح و ریحان و رحمة و رزق با مراد ریحان است که از شموهات است که بوس کرده میشود و بوی برده می شود

از ان بر واه فی شرح استه الفصل الثالث ۳۶ + عن علی بن ابی طالب است از علی بن ابی طالب بن مره هر دو
 صحابی اند تا که ام کی ازین دو مراد است و ظاهر اول است و الله اعلم قال ان حسنا و حسینا رضی الله عنهما استبقا و و پرده
 الی رسول الله بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضمها الیه پس جمع کرد و فرام آورده ایشانرا بسوی خود و قال ان اولاد
 بمنحله منجبت گفته اند که مقصود اینجایان محبت و شفقت و مدح است بخلاف سابق که مراد نذبت و کراهت است و اه
 ۲۶ + و عن عطاء بن سائر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عطاء بن سائر انسانی که از شاهر بن یسین
 و ثقات ایشان است بن ابی مسلم بنی خراسانی است ساکن شد شام را ولادت وی سنه خمسین و وفات در خمس و شش
 و مائة روایت میکند از وی مالک و او زاعمی و شعبه روایت میکنند وی از صحابا بطریق ارسال تصانف و امصافه کنند
 نیز سب الفل تا برود کینه یا برود کینه را و تمام و او هر چه فرستید بیکدیگر شتابان او است و در یکدیگر را و پیدا کرد و دوستی
 بیکدیگر و سب اشخاص و تا برود دشمنی یا برود دشمنی را و اه مالک مرسل ۳۳ + و عن البراء بن عازب قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی اربعاً قبل الهاجرة کسبیکه بگذار چهار رکعت را پیش از نیم روز فکنا ما صلنا
 فی لیلته القدر پس گویا گذارد آن رکعات را و شب قدر و المسلمان او تصانف او و مسلمان چون مصانف کنند لم یبق
 بیننا و ذنب الاستقط باقی میان میان ایشان هیچ گناهی نماند که ساقط میگردد و می افتد ظاهر حدیث عموم ذنب است و آنکه
 مصانف سبب سقوط جمیع گناهاست و طبیعی گفته که مراد از ذنب همان کینه و دشمنی است چنانکه از حدیث سابق معلوم شد
 که مصانف سبب ذنباست و در قول طبیعی نظر است چرا که مصانف غالباً در میان احباب میباشد خصوصاً در میان صحابا
 کرام رضی الله تعالی عنهم که جمیع منیم نص قاطع است در شان ایشان آری اگر دشمن باقی ذنوب در بعضی موارد کینه و دشمنی
 نیز ساقط شود و وجهی دارد و الله اعلم و اه البیعتی فی شعب الایمان باب القیام ۲۱۰ مراد قیام است براس
 داخل مجلس چنانچه تعارف این زمان است و بیان آنکه این شیوه در زمان نبوت بوده است یا نه تحقیق دعوی کرده اند

الفصل الثالث

بنا

بعضی از علما که قیام برای داخل سنت است و احتیاج کرده اند بحدیث قوم موالی سیدکم چنانکه باید و جواب آن سینه
 تذکره کرده و بعضی بر آنستند که مکروه است و جهت و منی غرض است چنانکه ثابت شده است در حدیث انس از کراهت
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم قیام صحابه را رضی الله عنهم و در حدیث ابی امامه آمده که آن حضرت فرمود بر بنی خدیجه چنانکه احاطه
 بر بنی خدیجه فرمود این عادت اعاجم است و کلام در شرح زیاد و برین واقع شده است **الفصل الاول** +۲+
 عن ابی سعید خدری قال لما نزلت چون فرود آمد بنو قریظ که قبیله بود از یهود و آن حضرت بعد از قیام خندق
 بست پنج روز ایشانرا محصر داشت پس فرود آمد از حصار علی حکم سعد بن معاذ که سید اوس بود و ایشانرا
 خلفای اوس بودند گمان برود که مگر وی رعایت مال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند باین عهد که هر چه سعد بن
 بر ما حکم کند اختیار داریم بعثت رسول الله ص فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الیه سوی سعد بن معاذ و طلبیده او را
 تا بیاید و در بنو قریظ حکم کند و کان قریبانند بود سعد بن معاذ نزد یک از آن حضرت و وی زخم خورده بود بر کمال در غزوه
 خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت خون با دست او جاری علی عا پس آمد معاذ بخدمت
 آن حضرت خرسوار فلما دامن المسجد پس چون نزدیک شد از مسجد متبادر از مسجد پیش رفت که در مدینه است و این سخن
 درست نمی آید زیرا که آن حضرت نزول در بنی قریظ داشت که ایشانرا محصر کرده بود و آن چند میل از مدینه دور است مگر مراد
 به مسجد جایی دارند که آن حضرت در مدت اقامت آنجا نماز می گذارد پس مراد به مسجد صلا است و شاید که در آن مدت بنا
 مسجدی هم کرده باشند مسجدی که الآن در آن بقعه شریف منی است در آن موضع باشد بر هر تقدیر چون سعد بن معاذ
 نزدیک منزل شریف آمد قال رسول الله ص گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لانا انصار مگر که و انصار را ظاهر است که
 مراد باین قبیله اوس باشد که سعد سید ایشان بود و قوم موالی سیدکم بر بنی خدیجه و با یستید و برود بجانب مکه و متفق علی
 معنی الحدیث بطوله فی باب حکم الانصار و گذشت حدیث ابی سعید خدری در نزول بنی قریظ بر حکم سعد بن معاذ با دراز
 خود در باب حکم اسیران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است و باین حدیث احتیاج کرده اند
 بسیاری از علما بر اکر ام اهل فضل قیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم و تکریم است که برای داخل مجلس شتارت و
 شده است و از آن منی واقع شده و فرموده که آن از تکلفات اعاجم است و نزد آن حضرت تا آخر عهد زندگانی مکرده بود و
 گوید که اگر این قیام مراد بودی قوم موالی سیدکم گفتی نه الی سیدکم بلکه مراد قیام و تبادرت در رفتن سوی وی از برای اعانت فرود
 از مرکب و حرکت کردن تا موجب سبیلان دوم از جهات مکرده و گفتن من و بعد از توفیق که احتمال دارد که حکمت در رعایت
 توفیر و اگر ام سعد درین مقام و امر به تعظیم و تکریم او درینجا برای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبیده بودند پس اعلی
 شان او درین مقام اولی و نسبت باشد تا باعث گردد بر اطاعت و قبول حکم وی و انصاف علم و آنچه روایت کرده
 از قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکره بن ابی جهل را نزد قدم وی بر حضرت وی در روایت کرده شد از حدیث

الفصل الاول

بن حاتم گفت در نیامدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز نگذاشتمی ایستاد برای من یا منی جنبید از مکان خود و هیچ نیست حتی بیدار
 بدان از جهت ضعف این روایات و اگر ثابت شود معمول است بر خصیت در مقامی که تقاضا کند حال و عکس از روستا و
 قریش بود و عدی سید بنی طی بود پس دیدتالیف ایشان از اسلام مناسب است اما در یافت از جانب آنها اطلاع و اشتراک
 بر طلب اکرام از حضرت وی چنانکه مقتضای حسب ریاست است که افعال اطیبی پوشیده نماند که قیام آن حضرت مرفاعه را و قیام
 وی رضی الله عنهما آن حضرت را سابقا معلوم شد و تاویل آن که آن قیام محبت و اقبال بوده تعظیم و جلال خالی از زینت
 نیست و هم طیبی از معنی است نقل کرده که اجماع کرده اند جامه هر علمای این حدیث بر اکرام اهل فضل از علم یا صلح یا پیشرفت قیام
 و امام محیی السنه محی الدین نووی رحمه الله علیه گفت که این قیام اهل فضل را وقت قدم آوردن ایشان استحب است و جایز
 درین باب در دو یافته و در نهی از آن سرچاپ چیزی صحیح نشده و در مطالب المؤمنین از تفسیر نقل کرده که در وقت قیام جاس
 از برای کسیکه در آن است بر وی محبت تعظیم و قیام کرد و بعینه نیست بجا بگرد و محبت قیام است از کسیکه قیام کرده شده است بر او
 وی و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی کرده بود و قاضی عیاض مالکی گفته که قیام نهی منه در حق کسی است که نشسته باشد
 و ایستاده باشند پیش وی مردم نداشتن وی چنانکه در حدیث بیاید و در قیام و تعظیم برای اهل دنیا محبت و نیای ایشان عظیم
 دارد شده مگر در وقت در غایت که است ۲۰ و عن ابن عمر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یقیم الرجل من مجلس

قیام تعظیم برای اهل دنیا محبت است

فرمود باید که ایستاده بگردد و برخیزد از مرد دیگر را از جای نشسته وی هم مجلس فیہ پست نشیند خود در جای وی و لکن نفسوا و کوسوا
 و لیکن فرسخ کنیده جای را و جای دهید کسی را که در آید تا حاجت بر بر خیزانیدن نشود و در بعضی نسخ و لکن بقول نفسوا یعنی گوید مرد در آنجا
 فرسخ کنیده جای را و جای دهید اما در اکثر نسخ صحیح لفظ بقول نیست متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم قال من قام من مجلسه ثم رجع الیه فواجب به سیکه بر خیزد از جای خود پست باز آید بسوی جای خود پس وی مستحق تر
 و سزاوار تر است با سجا که در جای خود نشیند و اگر دیگری آمد نشسته باشد اگر بر خیزد در دست است و گفته اند که این بر تقدیر است
 که قصد باز آمدن بر خاسته باشد چنانکه برای وضو یا اندک کاری ضروری بر خاست و باز آمد اما اگر از مجلس بر خاست و بجا
 دور دراز رفت و باز آمد جای او نماند و حق او نیست رواه مسلم + الفصل الثانی ۲۰ و عن انس قال لم یکن یخص

احب الیهم من رسول الله نبی و هیچ شخصه محبوب تر نزد صحابه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کاتوا اذا رواه لم یقولوا
 و بودند ایشان که چون میدیدند آنحضرت را بر نمی خاستند و نمی ایستادند چنانکه مشافرت است و در تعظیم لما یعلمون
 من کراهیه لذلک از جهت آنچه میدانستند ایشان از ناخوش داشتن آن حضرت آنرا یعنی ایستادن را رواه از پیغمبر
 و قال نه حدیث حسن صحیح و طیبی گفته که این که است از جهت کمال محبت در سوغ سعادت و صفای باطن و تالیف قلوب
 که موجب رفع تکلف و وحشت و وجود استخا و بیگانگی است پس حاصل آن آمد که قیام و ترک قیام حسب از من و احوال
 و اشخاص مختلف گردد و ازینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و باین وجه حاصل میگردد تطبیق و توفیق میان احوال

در وقت

وقول اولم کن شخص احب مشورت باک که محبت مستلزم تعظیم و محبت و اجلال است با هر دو آن چون آن حضرت کرده است
 آنرا بر بنی خاصتند به جهت طلب رضا و اطاعت و ازینجا معلوم گردد که الاطاعة فوق الآداب و بروشی که طیبی رفت از
 محبت و کمال آن باعث بر عدم قیام آمد گویا کافرا و اراوه لم یقوموا بیان فرموده و نتیجه کلام سابق است فافهم رواه الترمذی
 و قال فی حدیث حسن صحیح ۲۰۲ و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ستره ان یتمثل له الرجال قیاما
 کسیکه خوشحال میگردد اندر آنچه دست پیش آستادن و بر جای خاستن مردم او را و قول دی قیاما مصدر است برای تپان
 یا جمع قائمست طیبی مقصد من النار پس باید که بگیرد و ساحتی کند جای نشست خود را از آتش و درخ و ازینجا معلوم شود
 که مکروه و منهی عنه و کست و کستن بر پا آستادن مردمست بخدمت بطریق تعظیم و تکبر و آنچه برین وجه بود مکروه نباشد
 رواه الترمذی و ابوداؤد ۳۰۰ و عن ابی امامة قال خرج رسول الله ابوا امامة گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 متکلیا علی عصا لکنه کفنده بر چوبی فتمنا له پس بر جا ستیم ما و باستادیم برای آن حضرت فقال پس فرمود لا تقوموا لکما
 یقوم الاعاجم بر خیزید و نه آستید چنانکه بر خیزند و می آستند اهل عجم تشبیه در اصل آستادن باشد یا کیفیت حاصل
 که چون عظیمی از عظمای ایشان بر ایشان در آمد بجز و دیدن وی بر خیزند و اضطراب کنند پیش آید و برای تعظیم و
 بر پا آستاده باشد چنانکه تمیمی بان کرده بقول خود و عظیم بعضها بعضا تعظیم میکنند بعضی از ایشان که اصاغره بعضی دیگر
 که عطا و اکابرند و برین توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه در بعضی احادیث آمده بلکه آنچه بطریق تعظیم و شکر باشد رواه
 ابوداؤد ۳۰۲ و عن سعید بن ابی الحسن تابعی ثقة است برادر حسن بصری و ابوالحسن نام پدر ایشان است وفات یافت
 پیش از برادر خود بیک سال سنه تسع و مائة روایت میکنند از ابن عباس و ابوسهره و روایت میکنند از وی بر آورد
 و قتاده و جز ایشان قال جابنا ابوبکره فی شهادته گفت آمد ما را ابوبکره فقبح بن حازم ثقفی بضم فون که از مشاهیر صحابه است
 از برای ادای شهادت در قضیه که گواه بود و قیام در جل من مجلسه پس باستاد برای تعظیم وی مردی از جای که نشسته بود
 آن مرد تا وی در آنجا بنشیند فابی آن مجلس فیه پس ابا آورد ابوبکره از نشستن در آنجا و قال ان انبی گفت که پیغمبر صلی
 علیه وسلم تنهی عن ذمیع کرده ازین که باستد کسی تا بنشاند و بگیرد او را و جای خود بنشیند آن کس در آنجا ظاهر عبارت اینست
 که ممنوع این جمیع باشد و اگر اشارت بجز و قیام دارند نیز صورتی دارد و باقی متفرع بر آن است چون آن منهی عنه باشد
 نشستن را در آنجا نیز مکروه و داشت فافهم و دیگر گفت و منی انبی صلی الله علیه و سلم ان یسح الرجل یدیه ثوب من لم
 و منی کرد آن حضرت از پاک کردن مرودست خود را که آلوده باشد بطعام و جز آن بجان کسیکه پیشانیده و نداده است
 آن کس را آن جامه را یعنی دست بعد از طعام مثلا بجامه بیگانه پاک نکند اما اگر غلام یا فرزند و یا خادم او باشد
 که این جامه بوی او داده است میتوان پاک کرد و رواه ابوداؤد ۳۰۵ و عن ابی الدرداء قال کان رسول الله یسح
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او را بجز چون نمی نشست و بجاستاد که و می نشستیم با گردوی قیام پس آستاد

از مجلس می خواست که درون خانه رود فاراد الرجوع پس سخواست که باز آید مجلس شروع نموده می کشید فعل خود را و میگذاشت آنرا
همین جا که نشسته بود و زود ما و پای بر بته بدرون میرفت او بعضی با یکون علیه با میگذاشت بعضی چیز را که بروی بود مثل ردا که
بر بدن مبارک وی بودی و جز آن فیعرف ذلک اصحاب پس می شناختند باین نشان باز آمدن آن حضرت را به مجلس اصحاب با او
دیدند استند که باز خواهند آمد میتوان پس بجای خود میمانند و متفرق نمی گشتند رواه ابو داود ۱۰۶ و عن عبد الله بن مسعود

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجل رجل ان یفرق بین اثنين روایت است از عبد الله بن عمر گفت روایت است
مربیح مردی را که تفریق کند وجدائی انگند و فاصدگر و در میان دو کس که بیکدیگر آنها علاقه اخوت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا
باز آنها مگر باذن و رضای ایشان اگر وضو و علاقه میان آن دو کس معلوم است نشینند و اگر معلوم است که نیست بنشینند و اگر هم

و نام معلوم است احتیاط در آن است که نشینند رواه الترمذی و ابو داود ۴۰۰ و عن عمرو بن شیب عن ابی عن جده ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجلس بین رجلین الا باذنها نشین میان دو مرد مگر باذن ایشان رواه ابو داود ۴۰۰

الفصل الثالث ۲۰۲ - عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس معانی المسجد و یجد ثنا بود آنحضرت

که می نشست با ما در مسجد و سخن میکرد و با ما فاذا قام قناتیا ما پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم ما ایستادنی و ایستاده
می ماندیم حتی ز راه قد دخل بعض بیوت از او جدا تا آنکه می دیدیم که تحقیق در آمد بعضی خانهای زنان خود را ۲۰۲ و عن ائمه بن الخطاب
قرشی عدوی است از قوم عمر بن الخطاب مراد صحبت است ساکن شد و مشق را روایت کرد از آن حضرت یک حدیث را که

همین حدیث است قال دخل رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو فی المسجد قاعدا آمد مردی نزد آن حضرت و آن حضرت
در مسجد نشسته بود و فرجی که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس جنبید و یکوشد برای آن مرد آن حضرت از جای خود فقال الرجل پس گفت

آن مرد یا رسول الله ان فی المکان ستمه بدستی که در جافراخی است حاجت بجنبیدن تو از مکان شریف نیست فقال النبی صلی الله

علیه وسلم پس گفت آن حضرت ان المسلم یحارب بدستی که در مسلمان راضی است اذ انراه افوه چون ببیند آن مسلمان را برادر او که مسلمان
دیگر است ان نیز خرج که که بجنبد برای وی این برادر یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی جای جنبیدن و یکوشدن از جای بقصد اگر ارام و اعتنا

نیز حق است رواه ما روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان - باب الجلوس و النوم و المشی

۲۰۲ ذکر این سه چیز باین ترتیب موافق است بعبادت زیرا که آدمی نشینند است برای طعام و جز آن پس ازان بخواب میرود
پس برنجیز و و می کند مسجد و جز آن مثلا و جلوس و قعود بیک معنی است بعضی فرق میکنند که قعود از قیام میباشد و جلوس
بعد از افتادن بر پهلو یا بعد از سجده کردن کذا فی القاموس و درینجا کلام طویل است در موضع دیگر مذکور شده و نوم قمری است

که حاصل میشود در قوامی در آنکه از استرخا عصاب بسبب صعود بخار از جوف بر اس - الفصل الاول ۲۰۳ - عن ابن عمر

رضی الله عنهما قال روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بقنا الکعبه این روایت است از حضرت را در پیش صحن خانه کعبه محبتاً بید
نشسته بر وضع اعتبار و آن چنان باشد که زانو با را ایستاده دارند و کفهای پا را بر زمین نهند و هر دو دست را بر ساقها حلقه کنند

خواه سرین بر زمین نهند یا نه نهند و احتیاجی به قوب بود چنانکه ردا و فوطه و گاهی بهر دوست و عرب در شستن احتیاجی کنند
و آنحضرت را جمعی بدو دست دیدند و احتیاجی به نهد نیز روایت کرده اند رواه البخاری ۲۰ و عن مباد و بفتح عین و شذیذ
بن تیمم عن عمه عبا و بن تیمم بن زید بن عاصم تابعی انصاری است مازنی مدنی از مشاهیر تابعین و تفقات ایشان است و روایت
میکند از عم خود که عبد الله بن زید انصاری است قال راایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم فی اب
مستلقیا در مسجد بر قفاخته و اضعا احدی قدمیه علی الاخری نهند و یکپای خود را بر پای دیگر و از اینجا معلوم شد که استلقا در مسجد
جائز است و گفته اند که آن ایما بود جهت دفع قسب و طلب راحت و آن حضرت نیز برای تعلیم جواز کرده و الاعادت شریف
بر خلاف آن بود متفق علیه ۲۳ و عن جابر قال نبی رسول الله گفت جابر نبی کرد و پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم ان بر فراز
احدی رجلیه علی الاخری از برداشتن مرد یکپای خود را بر پای دیگر و بهیستلق علی ظهره و حال آنکه آن مرد خشنود است بر پشت خود
رواه مسلم ۲۴ و عن ابن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یتلقین احدکم باید که بر پشت خواب نکنند یکی از شما تموضع احد
رجلیه علی الاخری پسترنند یکپای خود را بر پای دیگر رواه مسلم این دو حدیث که از جابر آمده بظاهر منافات دارند با حدیث
عباد بن تیمم که اول مذکور شد و جمع میان آنها اینچنان کرده اند که نهادن یکپای بر پای دیگر بطریق میانشد یکی آنکه هر دو پا دراز کشند
و یکی را بر دیگری نهند درین طریق باکی نیست زیرا که باین نسبت انکشاف عورت لازم نیاید بطریق دیگر آنکه زانوی یکپای را
ایستاده دارد و پای دیگر بر زانوی آن پا که ایستاده کرده نهند منهی عنه این است و این نیز بر بقعه یری که موجب انکشاف
عورت گردد چنانکه سر او بل پوشیده باشد و از اریه این پیراهن دراز نباشد و اگر نه چنین بود آن نیز ممنوع و منهی عنه نباشد
پس مدار جواز و منع بر انکشاف عورت و عدم انکشاف آن آمد که اقاواله ۲۵ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم بنیاء رجل تخمختمنی برودین در انشای آنکه مردی میخراشد و گردن افزاخته میرفت در دو جانه مخطوط مراد مردی ازین است
یا اخبار است از شخصی از ائم سابقه و بعضی گویند مراد بان قارون است و احتمال دارد که بطریق فرض و تمثیل باشد از برای
تخویف و اندازد الله اعلم و قد اجمعتهمه و به تحقیق در عجب انداخت او را فخر او و خوش آمد او را این جاها و خراشیدن آن
خسفت که الارض فرورده شد او را در زمین فتمو تجلیل فیها الی یوم القیمه پس آن مردی جنبه و فرو میرود در زمین تا روز قیامت
جلیل جنبیدن با و از جلا جلا و ف که میگوند از اینجا است متفق علیه از اینجا معلوم شد که تکبر و افتخار و خراشیدن و سب برافزایش
در رفتار مذموم است و عاقبت وی فخر اعدا و ناسد من ذلک و رفتار را برده قسم نهاده اند و هر یکی را در زبان عرب نامه
جداست و در شرح آن ذکر کرده ایم اکل و فضل از همه هون است بفتح با و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک
روندن مرد گانه و نسر گانه چون چوبی خشک روند و نه نجفت و سبکساری و از عجاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستفح
و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و سبک سری و بی عقلی و در قرآن مجید هون را ستایش کرده و بنندگان خاص خود را
بر آن صفت نموده چنانکه و عبا و الرحمن الذین یشون علی الارض هون یعنی راه سیر و نند با رام و گر انباری بی تعلیم و تکبر

و بی مردگی و فسردگی و تفصیل آن در بیان روشش آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در بیان شامی شریف معلوم گردد و انشاء الله تعالی

الفصل الثانی + ۱۷ + و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پدرش کنیت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی عامر

ام او خالد بن ابی وقاص قال رایت النبی صلی الله علیه و سلم متکلیا علی و سادۃ علی سياره دیدم آن حضرت را تکیه زده نشسته بر بالین که نهاده بود در جانب دست چپ وی رواه الترمذی از نجیب معلوم شد که تکیه زده بر سادۃ نشسته است و آمده است که آن حضرت و سادۃ را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادۃ دهد و نباید کرد چنانکه در آمده است

فرموده است + ۲۰ + و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله یوینغیر خداه صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد اصبی بیده چون می نشست در مسجد احتیبا میکرد و دست شریف خود و معنی احتیبا معلوم شد رواه زرین + ۲۳ + و عن قتیبة بن لیث

قاف و سکون تخم انبیت مخترع بفتح میم و سکون خارج مجرور انهارات رسول الله از قید غیر به تمییز و ایت است که وی دید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفصاء و در مسجد و حال آنکه آنحضرت نشسته بود بر وضع بعضی قاف و سکون را و ضم فاء فتح آن و صا و هملة مد و و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تکیه قصر کسبه قاف و فاء ه

و در قاموس مثلثة القاف و الفاء گفته نوعی است از جکوس و آنچه است که غنیمت بر هر دو سبب و بحسب پانزده را نهارا بشکم و احتیبا کند بر دو دست یا بنشیند تکیه زده بر دوزانو و پانزده را نهارا بشکم و در آر و کفهای هر دو دست در بغل دست راست در بغل چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دینشیمان عرب است و غربا و مشغولان

و نظار گیان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع نشینند یا آنحضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قیله میگوید که دیدم آن حضرت را در مسجد باین وضع نشسته قالت گفت قیله فلما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم

هر گاه که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته است و تشیع که در غایت فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و از من الفسوق که زانیده شد م فرق بفتح فاء و از ترس و هیت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و حالتی دست و او که از لرزه رفتم رواه ابو داود و ترمذی نیز در شامی روایت کرده + ۲۴ + و عن جابر بن سمرة قال کان النبی یوینغیر خداه صلی الله علیه

و سلم اذا جلس فی المسجد اصبی بیده و نماز فجر را و فارغ میشد از آن ترویج فی مجلسه ترویج میکرد و در نشستن خود معنی چهار زانو می است حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک برمی آمد آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که بجبت عبا و بخار در وقت طلوع عارض میگردد و نقطه حسنا چند وجه خوانده اند اصوب آنست که بفتح حا و سین است ای طلوع حسنا حسنا بفتح حا و کوا

سین و همزه ممدوده بر وزن فعلاء و در بعضی روایات سینا بکسر حا و سکون ثناء شمه یعنی زمان نیز آمده یعنی می نشست تا زمانی که میخواهد رواه ابو داود + ۲۵ + و عن ابی قتاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عرس لبیل بود آنحضرت چون توریس میکرد و شب تطلع علی شقة الالین می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عرس لبیل الصبح و چون توریس میکرد نزدیک صبح نصب ذراع استاده میکرد و ساعد مبارک خود را و وضع راسته علی گفته می نهاد و سرب مبارک را بر کف دست خود

۱۱۱

رواه فی شرح استنہ قرین نزول مسافرت آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت
 نزول پاره آرزو بودی و هنوز صبح دور بودی بخواب می رفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت قرین نیز این چنین
 عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و کمر بکف دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای
 آن بود تا خواب بفرایغ و قرار نگیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب بر پهلوی راست
 دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خسید دل در حیز خود متکون گردد
 و آرام گیرد و خواب بفرایغ آید و لهذا اطباء که عرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ دست راست
 تا سبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن مختس گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس
 بشب بیکر خشتی زیر سری نهاد و چون نزدیک صبح بودی ساعد شریف نصب کردی و کمر بکف دست نهادی تا متکون
 نگردد و بر نوم ۲۱۰ و عن بعض آل ام سلمه قال مردی است از بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او را ^{عنه} علی
 اولاد بود بعضی از ایشان ریب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب تا روایت از کدام اینهاست بر هر تقدیر روایت است از بعضی

ازینها که گفت کان فرأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود جامه آنگذنی آن حضرت برای خواب نخواه ما بوضع فی قبره
 مانند آنچه نهادند در قبر شریف وی در حدیث آمده است که در قبر شریف قطیفه عمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب
 می انداخت نهادند و چون در جسد شریف بالای آن نهادند و بعضی گفته اند که جسد شریف بر آن جامه نهادند در قبر گذارند و بر او
 آن بخت اضطراب وقت بخاطر فرایم رسید همچنان ماند و کثا و ن قبر بعد از پوشیدن مناسب نمود آورده اند که نهادن
 آن قطیفه زیر جسد شریف از شقران بود و هضم شدن و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم به اتفاق صحابا گفت
 نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی پوشد و جمهور علما بر آن است نهادن جامه اندر زیریت در قبر و در وقت الاحباب میگوشد
 که نهادن آن بوضع آن حضرت بود و آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صحیح است که کسی
 بعد از آنکه خشت در قبر نهادند بنا کرده بودند قطیفه را بر آورند و الله اعلم حاصل آنکه راوی نشان میدهد که فرارش وی صلی الله علیه
 از جنس آن جامه بود که در قبر نهادند و ظاهر آن بود که بجای بوضع وضع گوید بر لفظ ماضی مگر آنکه این روایت در حال نهادن آن حضرت
 در قبر کرده شده و الله اعلم و کان مسجد عند راسه و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد
 و لاجرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد کرد و بر آن و منی که مسجد شریف بجهت نیت واقع شده که حجره بجانب
 دست چپ مسجد است و در بعضی عواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد صلی است یعنی جای نماز گزاردن از حجره سر را بجانب دست

میگرد و نزدیک بوی می نخت بهت استیناس بان مکان و سهولت قیام برای نماز شب و الله اعلم رواه ابو داود
 و عن ابی هریره قال رای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجلا مضطربا علی بطنه و ید آن حضرت مردی را خفتیده بر شکم خود
 فقال پس گفت آن حضرت آن نده صحبته این نیت خفتیدن است که لایحبا الله دست نمیدار و از افرادی نقاسه

روايات متعدده و گفته اند که خفتين بر چهار قسم است اول خفتين بر قفا و اين خفتين اهل عبرت است که در ملکوت آسمان و اجرام
سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت که در کار تعالی و تقدس استمدلال میکنند دیگر بر پهلوی راست و این خفتين
اهل عبادت است که باین وضع منتهی هستند قیام شب پهبانند برای نماز و طاعت مولی عز و علا سوّم خفتين بر پهلوی چپ و این
خفتين اهل استراحت است که بدان استعانت پنهانند بر بطن طعام و راحت و آرام طبیعت چهارم خفتين بر روی و این
خفتين اهل غفلت است که سینه در روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک نذلت ذلّت و گون ساری می افکنند و غیر
طاعت و سجود باری تعالی +۸۰+ و عن یحیی بن طحفة بن یس الفخاری عن ابيه وكان من اصحاب الصنفه قال لعنیش بن عقیل
اولی کسر عین جمله و سکون تحتانیه ثانیه و شین محجره روايت میکند از پدر خود که طحفة است بکسر طاء و سکون خای محجره و معنی
گفته اند طحفة بنا و بعضی طحفة بنین بدل خا و بود پدر او از اصحاب صنفه که گفت پدر روی میان ما مضطجع من السحر علی لطنی در اثنا
آنکه من خفتیده ام از درد و سحر بشکم خود و سحر بضم سین و سکون خای مهلتین و بفتح و سکون و بفتح شین و نیز آنچه پوست
بمخفوم و مری لزا علی لطن یعنی بسبب دردی که در سینه داشتم بزروی افتاده بودم و بر شکم خفتیده اذ ارجل بحر کنی جرسه
ناگاه مردی می جنبانید مرا پای پی خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبانید ان نه ضحیة بعرضها المدان نوع خفتيد ن
خفتيدنی است که دشمن میدارد و خدای تعالی آنرا میبانه در کراهت وی درین حدیث بیشتر است از حدیث سابق که فرمود
لا یحبنا الله بائنا حده محبت نیز کنایت از بغض است فطرت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناگاہی بنجم که آن مرد که
پای خودی جنبانید مرا پیخیز خدایت علی الله علیه وسلم رواه ابو داود و این ماجه شک نیست که ضرورت هیچ این مخلوق خواهد بود
سین بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع برای مبالغه و هشیا طوره از کتاب آن خواهد بود و الله اعلم +۹۰+ و عن علی
این شبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یات علی ظهر بیت کسی که شب گیزانند یعنی خواب کند بر پشت خانه لعین
حجاب که نسبت بر پشت وی پرده که مانع آید از افتادن چنانکه بر یاها از هر طرف دیوارها میسازند تا پرده شود و از سقوط مانع آید
ولی روایت چهارم در روایتی از عیوب آمده بر پشت بس علی علیه السلام جمیع حجر کسبر جانچ منع کرده شود بومی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود
هر که خواب کند بر پشت اینچنین خانه تقدیرت منه الذمّه پس تحقیق بری شد از وی ذمه و عهدی که حق سبحانه برای حفظ و کلاوت
و نگاهبانی وی بسته چه وی تعالی بکرم و رافت خود برای حفظ بندگان خویش عهد کرده و ملائکه و اسباب دیگر برای این کار آفریده
و چون این شخص بر پشت خود نفس آورد بلکه از آنجا در جای خفته که بجا عادت بسبب هلاک وی گردان عهد محافظت وی سقط
و منقطع گشته یا آنکه چون خود را در معرض هلاک افکند عصمت از نفس خود انداخته کرده و در حکم شخصی شد که خون او در دست و ذمه و عصمت
ندارد که بجا آن و موی مضمون میگردد و فاقسم رواه ابو داود و در معانی سنن النوطانی علی در معانی سنن که نام کتابی است در
خطابی را بجای حجاب جمعی واقع شده کسبر حاجی آن مراد برود و وجهی است اما کسبر یعنی خرد تشبیه کرده پرده را که بر پشت
بکم تشبیه باشند بقیل خرد و استعاره کرده لفظ تشبیه را برای تشبیه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن پیر
۳۳

پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و اما بصریح حجتی معنی ناحیه و جانب است و اجزاء شی نوامی و جانب آنرا گویند و پیوسته
ناحیه و جانب بام میگردد و این لفظ بر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لایق مؤید روایت جماعت چنانکه گفت
۱۰۰ و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینام الرجل علی سطح لعین محجور علیه نهی کرد و آنحضرت از خواب کردن
مرد بر بامی که سنگ بست کرده نشسته است بروی یعنی پرده و دیواری بران نه کشیده اند و راه الترمذی ۱۱۰ و عن حذیفه
قال مریت از حذیفه بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شد است بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم من بعد
وسط حلقه کسیکه نشینند در میان حلقه رواه الترمذی و ابوداود و معنی این حدیث آنست که جماعه حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید
و پای برگر و نه پای ایشان بنهد و بگذرد و در میان حلقه نشینند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نشینند چنانکه آداب است نیست
که در میان حلقه نشینند و لا بد است بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس محبوب و پوشیده خواهند شد و از بعضی ستادی و
خواهند شد بدان که این امری مردم بی موجب شرعی باعث لعنت و مذمت است و آنکه بعضی از شرح گفته اند که چون اهل حلقه ستاد
و تضرر شوند لعنت و مذمت خواهند کرد و اورا عبارت ملعون علی لسان محمد آبی است از آن چه معنی نهی آنست که نفس الامر ملعون
و مذموم است و بعضی گفته اند که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سخره و مضحک بی اعتبار است که در قول و فعل مساللات ندارد و در میان
حلقه می نشینند مردم را میزند اند و ایشان اورا سخره می گیرند و می خندند و الله اعلم ۱۱۲ و عن ابی سعید اخدری قال قال رسول
صلی الله علیه و سلم خیر المجلس او سها بترین مجلسها و نشسته گاهها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود
و جای پر مردم تنگ نگردد و اینرا کشند رواه ابوداود ۱۱۳ و عن جابر بن عمر قال جاب رسول الله صلی الله علیه و سلم امر
آنحضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا حلقه بسته و مجلس گرفته فقال پس
چون دید آن حضرت ایشان از این طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی اراکم عزیز چیست مرا که می بینم شمار آنرا
نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیز جمع غرت است تخفیف زای یعنی جماعت نکرد و پشت آنحضرت متفرق را که موجب حشمت
و بیگانگی و دوری است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان بیگانگی و اتحاد و اجتماع است رواه ابوداود ۱۱۴ و عن ابی هریره ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا کان احدکم فی الفی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه فقلص عند الظل پس برآمد از وی سایه
و کوفت شد فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس کشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که بنشیند
از آنجا رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را ابوداود این چنین در روی امر بر فراستن از جای مذکور وارد شده و حکمت
آنرا بیان کرده و فی شرح گفته و در شرح گفته از ابی هریره حکمت نیز بیان کرده و آن چنین روایت کرده قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اذا کان احدکم فی الظل فقلص عند الظل فلیقم فانه مجلس شیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است
و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است بگذارد رواه معمر و قافیه چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح
کرد و معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نکرد و صلی الله علیه و سلم چنانکه ابوداود کرده لیکن این معنون در حکم مردم

زیرا که حکم صحابی حدیث با جمعا و قیاس نتوان یافت بی سماع از حضرت نبوی ممکن نبود و کما تقرنی موضع لایسا که بطریق دیگر مرفوع است
 پوشیده نماند که قول وی نصرا بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین
 نهج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز بحجت القاء نفس در تعب و مشقت ممنوع و مکروه خواهد بود نه از
 جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضا آفتاب زمستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعضی در آفتاب است و بعضی
 در سایه میتوان نشست بحکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او با مشیت و
 راضی است بدان تا بسلمان مشقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسباری است که کشف آن مخصوص بحجاب نبوت است
 و چاره در اینجا جز تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان از ایدرک کننده آن راه نه و اسد اعلم ۱۰۰ و عن ابی اسید الانصاری بضم همزه
 و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح بعضی صحیح همزه و کسر سین است قال الدارقطنی نام او مالک بن ربیع است و حاضر شد بر روی
 و تبارش شاهر او از من مات من البدرین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آنحضرت را که
 سخنان و امر و نهی میکرد و هر دم و هر خارج من المسجد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود از مسجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطریق
 پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال للنساء استأذنن منی گفت آن حضرت مرزبان را پستتر و پدید در راه از مردان
 و کیو شوید فانه لیس لکن زیرا که نمیرسد شمار ای زنان ان محققن الطریق که در میان راه رویت محقق بفتح تاوس کون قاف ثانیه
 صیغه جمع مؤنث مخاطبه از حاق معنی وسط علیکن بجافات الطریق بر شما باد که بروید در طرف و کرانه راه حاذرانه عاقبا الوادی و در
 وادی نکات المرأة تعلق باجدار پس چون حکم کرد آن حضرت بزنان که از میان راه حذر کنند و برگرانه روند بود زن چون که
 در راه میرفت می سپید بدیوار حتی ان قوبها یعلق باجدار تا آنکه جائه آن زن می آویخت بدیوار از جهت کمال سبانه در صورت

برای اقتتال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود و ابویحیی فی شعب الایمان ۱۶۰ و عن ابن عمر ان ابی
 صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یشی یعنی الرجل بین المراتین نهی کرد آن حضرت از راه رفتن مرد میان دو زن ظاهر عبارت
 المرأتین آنست که مرد را باید که در میان دو زن نگذرد و اما آنکه با ایشان در راه بجا رود آن چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین
 تقدیر آنست که گفته شود ان یشی مع النساء ان نیز نزو جوف فتنه منهنی عنه خواهد بود اما مقصود اینجاست از گذشتن میان
 دو زن است که این باختلاط و اجتماع نزدیک تر و از حیاد مروت دور تر است و شاید که در اینجا حکمتی دیگر باشد موقوف بعلم نبوت
 و اسد اعلم رواه ابو داود ۱۴۰ و عن جابر بن سمره قال کنا اذا اتینا النبی گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم نزد پیغمبر

صلی الله علیه وسلم جلس احدنا حیث یشئ فی نشست یکی از ماها آنجا که میرسد از مجلس و شتی میشد حرکت او یعنی قصد بالارو
 نمیکرد رواه ابو داود و ذکر حدیثی است که در حدیث آمده است که عباد الله بن عمر روایت کرده
 که اول آن دو حدیث لاجل الرجل ان یفرق و دوم لاجل من یجلس من یجلسین است و در مصابیح مکرورین باب این هر دو حدیث را
 و حاصل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شیب عن ابی

ع

عن عبده است جوشن است که این حدیث نیز منتهی بعد از عمر بن عمر است زیرا که عمر بن شعیب بن محمد بن عبید اللہ بن عمر بن
 حاضر است و سندی که حدیث علی و ابی هریرة و زید و باشد که ذکر کنیم و حدیث امیر المؤمنین علی و ابی هریرة که در مصابیح درین است
 آورده فی باب استواء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وصفاته الشارح اللہ تعالی از جهت اختصاص آنها بخدمت نبی و ذکر آنها
 در شامل شریف وی اولی و نسب باشد. **الفصل الثالث** + ۲۰ وعن عمر بن اشیر یفزع شین مجرمه کسدر است
 طایفی بعد از دست در اصل طائف و بعضی در حجاز گفته تا بنی ثقیف است شنیذ از پدر خود و ابن عباس رضی و جز ایشان
 قال گفت شریذ مرتبی رسول اللہ گذشت بن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انما جاسس بکذا و حال آنکه شنیذ است
 همچنین که می نماید بعد از ان بیان کرده بیست نشستن خود را بقول خود و قد صنعت یدی العیسری و حال آنکه تحقیق نهادم
 من دست چپ خود را خلف کمر می پس پشت خود و انگشت علی الیه یدی و تکیه کرده ام بر گوشه پاره که در سجده است
 فی الصراح الیه سرین و بنده و ایضا گوشه بن انگشت بزرگ فقال پس گفت آن حضرت القعدة المفضوب علیهم آیا
 می نشینی بر بیست نشستن آن کسانی که غضب کرده است بر ایشان طیبی گفته که مرا مفضوب علیهم می خوانند و لب کن
 و ذکر ایشان باین عنوان و فائده است یکی تنبیه بر آنکه این قعدہ از جنس چیزی است که دشمن دارد و از حق تعالی دیگر آنکه
 چون مسلمان منعم علیه است باید که تشبیه نکند آن کسانی که غضب کرده خدای تعالی و لعنت کرده بر ایشان انتمی غضب
 و لعنت در قرآن وارد است بر یهود و مردمن غضب اللہ علیہم و لعنته که در قرآن مجید واقع است ایشانند و در فاشیه الکتاب

از مفضوب علیهم ایشان مرادند راه ابوداود + ۲۰ و عن ابی زرقال مرئی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انما مضطجع علی
 بود در عمارتی گفت گذشت آن حضرت بر من و حال آنکه من خفتیده بودم بر شکم و کفنی بر جبهه پس زد آن حضرت مرا
 با پای خود قال و گفت یا جناب انما یصل النازی ای خند نیست برین بیست خفتیدن مگر خفتیدن در خیان چنانکه
 در حدیث بعیش بن مرفع عمارتی گذشت و جناب نام ابوزر است رضی اللہ عنہ رواه ابن ماجه **باب العطاس**
 + ۱۰۰ عطاس صدر است عطسه زدن عطس عطاسا و عطاسا و الشاوب مصدر تشاوب است و اعم ثوبا بصرم ثوبا و فتح و اء
 و در فترتی و کسلی که عارض میگردد و بی اختیار و من کشاده میشود و بفارسی خمیازه و فائزه نیز گویند و وی هموز است نه بوا
 و کرمانی گفته که بجزه است بر قول اصح و بعضی بود گفته اند و از مغرب نقل کرده اند که نمره بعد الف و و او غلط است +

الفصل الاول + ۶ + عن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان اللہ یحب العطاس و یکره التشاوب
 خدای تعالی دوست میدارد عطسه زدن را و مکرده میدارد و خمیازه را زیرا که عطسه سبب خفتن و مایع و صفای هوا است
 او را که است پس باعث زمین میشود و صافش را بطاعت و حضور قلب مع اللہ و تشاوب ناشی میگردد و از احتلا و نقل
 نفس و کدورت هواست و مورت خفتن و کسالت و سوء فهم است و مایع است آدمی را از تشاوب و طاعت پس
 شیطان باین خوش گردد و در ارضی باشد و ازین جهت اکثر از شیطان گفته نسبت بوی کرده پس معلوم شد که محبت

و کراهت حق تعالی مرعاس و متاوب را باعتبار شرف و تیره آنهاست که نشاط و طاعت و کسالت در آن است فاذا غسلت بعد منکرم
و حمد پس چون عطسه زدن یکی از شما و شما گوید می خدایا بقول خود و الحمد لله و اگر رب العالمین زیاد کند بهتر بود و اگر الحمد لله علی کل
حال گوید فاضل تر باشد که اقال الطیبی و حکمت در تمسب بعد از عطسه آنست که عطسه علامت صحت و مانع و قوت مزاج است
زیرا که موزی میدهد و از جانب جوف بجانب دماغ پس اگر دماغ صحت و قوت دارد از آن منع میکنند و وضع می کند و قبول نمیکند
و چون ضعیف بود قوت بر شمع آن ندارد و عطسه نمی آید که دفع آن کند پس همیشه باید که چون عطسه دهد و حمد گوید کان جاعلی کل مسلم
باشد حق و واجب بر هر مسلمان که بشنود حمد ویرا آن بقول که گوید مرعاس اینست که حدیث کند ترا خدای تعالی
یا بر حکم الله و این عبارت دلالت کند بر آنکه جواب عاقل بر حکم الله فرض است بر هر مسلمان زیرا که فرمود کان جاعلی کل مسلم
اما علمای ادرین اختلاف است و صحیح از نزد سبب خفنی آنست که واجب است علی الکفایه اگر یکی از حاضران گوید از همه ساقط گردد
و در روایتی مستحب است در صاحب سفر السعاده گوید که ظاهر احادیث صحیح آنست که جواب عاقل فرض است بر هر کسی و جواب سبک
موجب نیست از دیگران و این قول جماعتی از اکابر علمای است و در سبب ثانی آنست که سنت است علی الکفایه لیکن افضل آنست
که هر یکی گوید و در سبب ثالث اختلاف است که واجب است بانست و اتفاق بر آنکه جواب بانست آن بر تقدیر است که حاضر
حمد گوید و حاضر نشنود و اگر نه حمد گوید مستحبی جواب نبود و اگر گوید بر لب کن آیهست بگوید چنانکه کسی نشنود نیز جواب لازم نگردد و اما
التاوب فانما هو من الشیطان اما غیازه پس نیست آن مگر از شیطان فاذا تاوب احدکم پس چون بیاید غیازه یکی از
شماره اولی و ما استطاع پس باید که بازگردد و او را بگوید که باید تا آنکه تواند و اگر نتواند دست بردن بندد و باید که پشت بپوشد
بند یا لب زیرین بزدان گزوفان احدکم او تاوب پس بدستی که یکی از شما چون غیازه میزند و میکشاید و بان را ضحک
اشیطان می خندد ازین فعل شیطان رواه البخاری و فی روایه مسلم و در روایتی مسلم را چنین آمده فان احدکم زیرا که یکی از
شما اذ اقال با چون بگوید با چنانکه بعضی در وقت غیازه میگویند و بعضی آه آه میگویند ضحک شیطان منه میزند و شیطان از آن
۲۰۰ حضرت عیال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما عاقل احدکم فلیقل هم از ابی هریره است که گفت گفت حضرت
چون عطسه زدن یکی از شما باید که بگوید الحمد لله و لیتقل له اخوه او صاحبه و باید که بگوید مراد را بر او و یعنی مسلمان یا یا را و ضحک
راوی است که اخوه گفت یا صاحبه بر حکم الله فاذا اقال له پس چون گفت مراد را بر حکم الله فلیقل پس باید که
گوید عاقل بعد یکم الله و یصلح بالکرم راه راست نماید شمار خدای تعالی و نیک گرداند و لهای شمار یا احوال شمار خطاب
جمع باعتبار غالب است چه غالب آنست که جماعه حاضر میباشند یا برای تعظیم و احترام مخاطب است یا مراد تمامه است مرحومه
محمد انصاری علیه و آله وسلم رواه البخاری ۲۰۱ و عن انس قال عاقل جلدان عند النبی عطسه زود و مرده زود آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فتمت احدیها ولم تتم الاخر فتمت کذا آن حضرت یکی از آن دو مرده را شمشیت نکرد و دیگری را
فقال الرجل پس گفت آن مرده آن حضرت او را شمشیت نکرد و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شمشیت کرد و این را

و تثبیت کردی مرا قال این در احمد گفته گفت آن حضرت این مرد گفت خدای را پس مستحق تثبیت شد و لم محمد احمد و محمد مستحق
 تو خدای را پس مستحق نشدی تثبیت را و استحقاق تثبیت بعد از حدیث است و این نیز به شد بدست بر و کجاست مستحق تثبیت بر آنکه
 تثبیت جواب عاقلست بر هر حکم است پسین بجه و جمله هر دو روایت است و بعد از اعلام نصح است و مستحق است از ثنات
 که معنی شاد شدن و ثمان و عاصدان است برین بلیت بر کسی و معنی تثبیت دعا کردن است بدو و داشتن خدای تعالی او را
 از ثنات اعدا و از آنچه باعث ثنات ایشان گردد و گوید که چون عطسه زد و صحبت یافت از ثنات اعدا خلاص شد بنا بر بود
 صیغه تفعیل برای رفع و از آنکه از قبل بعضی گویند که شواست یعنی توأم و ای به معنی پاپیای چهار پایان آمده گوید این دعا است
 به ثبات قدم بر طاعت و عاقبت و انانیت بسین جمله از است که معنی طریق و معنی اهل غیرت پس گوید دعا است بر گزیندن
 حق تعالی او را نسبت حسن و بهیبت نیک زیرا که نسبت عاقلست قبیح بیکر و در نظر و در نهایت گفته نسبت معنی دعا است چنانکه در حدیث
 اکل آمده همواره ابتدا کنید و طعام و سینه کنید چون فایغ شود از آن دعا کنید صاحب طعام او و نسبت له عاقلست که آنست
 مجمع البحار ۲۰۲ و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا عطس احدکم فمحمدا فمحمدا فمحمدا فمحمدا فمحمدا فمحمدا فمحمدا
 شما پس حمد گوید خدای را پس جواب عطسه او در هر یک است و آن لم محمد محمد فمحمدا فمحمدا و اگر حمد گوید خدای را جواب نه میداد او را
 رواه مسلم و اگر عاقلست و مجلس حاضر نباشد و از پس دیواری عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر حمد گفت تثبیت باید کرد و الا نه
 و بقول است که شنید آن حضرت از مردی که از گوشه نسبی عطسه زد و حمد او را نشنید گفت بر حکم آمد آن کنت حدیث است و
 گفته اند که اگر عاقلست حمد گوید باید که حاضران مجمع حمد گویند از برای تذکره بر یاد او و او تشبیه بر غفلت وی تا حمد گوید و بعضی از
 علماء گفته اند که نگویید برای زحمت و توجیح او و میگویند که از آن حضرت این چنین روایت نیامده و اگر تذکره سنت
 بودی و غیبت داشتی آن حضرت اولی بودی فعل آن کذافی سفر السعاده ۲۰۰ و عن سلمة ابن الاکوع انه سمع انس بن مروان
 از سلمه که وی شنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عطس رجل منده و عطسه زد مردی نزد آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت
 مر آن مرد را بر حکم آمد ثم عطس آخری پس عطسه زد آن مرد و بار دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الرجل منکم
 این مرد ز کام دارد و مستحق تثبیت نیست زیرا که مرغیب است و مرغیب را اگر صحبت و دعای عاقبت باید کرد اما دعای که
 بجهت عاقلست مستحق است آن دیگر است و مخصوص بحالت صحبت است رواه مسلم و از بنی معلوم شد که تثبیت عاقلست بجا
 و اگر بار دوم متصل آن عطسه زد مستحق تثبیت نیست زیرا که مذکور است فی روایت للترمذی انه قال له فی الثالثة انه مذکور است
 در روایت ترمذی آمده که آن حضرت دو کثرت تثبیت آن مرد کرد و در کثرت سوم تثبیت نکرد و گفت که وی مذکور است
 و در حدیث دیگر از ابو داود و ترمذی باید تا سکرت بایه تثبیت کرد و زیاد بر آن اختیار دارد اگر خواهد بکنند اگر خواهد بکنند و
 ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا شارب احدکم من غیازه کتدی کی از شما فلیسک سیده
 علی له پس باید که بنده نگاه دارد دست خود را بر دهن خود فان الشیطان یدخل فیرا ان الشیطان می در آید و در دهن است

چون کشاد و در راه سلم الفصل السات ۲۰۶ و عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس عطس
 وجهه بود آن حضرت چون عطسه میزد می پوشید روی مبارک خود را بیده او تو بر بدست خود یا جامه خود چون وقت عطسه
 تغیری در هیئت روی حادث میشد بدست یا جامه آزای پوشید و نیز گاهی بعضی رطوبات از دهان و بینی جدا میگردید
 از برای صون اندام و جامه حاضران لکن آن تعلیم این اوب فرمود و عرض است صحت است میگردید عطسه او از خود را
 این نیز از حسن ادب است و گاهی شدت صوت بناگهان سبب از عجاج و توحش حاضران میگردد و گفته اند که سبب
 عطس آنکه آواز خود را عطسه است کند و تحمید را بزند بگوید تا مردم بشنوند و ادای حق تشمیت نمایند که انی مطالب المؤمنین

رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح ۲۰۶ و عن ابی الیوب بان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکی از شما طبعی نقل احمد سعد علی کل حال و لیقل الذی یرد علیه و باید که بگوید یکبار جواب میگوید
 او را بر حکم الله و تشمیت را در نام کرد و موافق بر و سلام گوید یا هر گفتم عطس شجیه است بر حاضران و لیقل هو و باید که بگوید
 او یعنی عطس بعد از بر حکم الله گفتم مردم بید یکم الله و صلح بالکم رواه الترمذی و الدارمی ۲۰۶ و عن ابی موسی

قال کان الیهو و یعیاطون عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابو موسی اشعری گفت بودند یهود که عطسه میزدند میبایست
 یکدیگر و شکفت نیز دند زو آن حضرت بر چون ان یقول لهم یا میده آنکه بگوید آن حضرت مر ایشان را بر حکم الله با وجود
 و طغیان چون یقین داشتند نبوت آن حضرت را و کفر ورزی بجواد و استکبار خود و توقع خیر و رکت از حضرت و می کردند
 هر خدیو و نداشت و آنحضرت نیز بجهت ناقابلیت ایشان وجود نزول رحمت را بر ایشان بر حکم الله میگفت فیقول پس گفت

در رو تشمیت ایشان بید یکم الله و صلح بالکم کافر ابد است و اصلاح جان دعایم توان کرد چنانکه در و سلام ایشان نیز
 بدانکه آمده است رواه الترمذی و ابوداود ۲۰۶ و عن بلال بن رباح بنیاض بفتح یا کسر آن و بعضی اسلاف کسر سحره بجای
 یا گفته اند ابو الحسن الکوفی الأشعری تابعی است در یافته علی ابن ابی طالب رض را عجل گفته او گفته است و ابن حبان او را در ثقات
 ذکر کرده است مات سنه سبع و سبعین و مائة قال گفت بلال بن رباح کنامع سالم بن عبید بودیم ما با سالم بن عبید که از اصحاب

صفت است عطس رجل من القوم عطسه زود مروی از مردان که همراه وی بودند فقال پس گفت آن مرد عطس السلام علیکم
 فقال له سالم پس گفت مر آن مرد را سلام علیک و علی امک بر تو سلام و بر مادر تو فکان الرجل و بعد فی نفسه پس گویا آن مرد
 ازین سخن سالم کرد و علی امک گفت اند و گهین شد یا شنگین شد در نفس خود و دید ببرد و مینی آمد است و فی نفسه گفت یعنی ظاهر کرد
 و اثر آنرا در دل خود نگاه داشت خزن را و فرود و غضب را فقال پس گفت سالم اما انی لم اعمل الا ما قال النبی اگاه باش

من گفتیم مگر آنچه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذا عطس رجل عند النبی و قتی که عطسه زود مروی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال پس گفت آن مرد سلام علیکم گمان بود که بجای احمد سعد سلام علیکم میتوان گفت فقال النبی پس گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم علیک و علی امک و فرموده اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند یکی از شما پس باید که بگوید یا هر گفتم

بسیار

و لیقل له من بر علیه و باید که بگوید سیکر و میکند بروی و جواب میگوید یا اورا ای ملک الله و لیقل و باید که باز بگوید یا س
 در برابر آن کس بغیر الله و لیکن بجای بیدیکم الله و صلح با کلمه که در روایت دیگر آمده روله الترمذی و ابوداؤد یعنی و
 و عظام این اذکار و ادعیه است و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازینجا معلوم کرده شد که چون
 عظمی و غیره بگوید غیر اینجند مستحق تشمیت نگردد و الا بد چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت
 اما آنکه علی اکبر فرمود گفته اند که درین کلمه و اشارت است یعنی آنکه سلام درین مجلس بی موقع است چنانکه کسی در وقت
 اراده سلام تو سلام بر ما در تو کند دوم آنکه تذکیر است بآنکه این ادب امتیاز است و کسانی که تربیت از مردان نیافته باشند
 و در کنار ما در آداب زمانه کسب کرده و نیز گفته اند که تشمیت بر حماقت و جهت سرایت صفات ما در او در پس
 منقتر شد به عام ما در او را سلامت از آفات و در بعضی شرح تقدیر علیک و علی اکبر همچنین کرد علیک الویل و علی
 اکبر یعنی و ای بر تو که ادب نیاموختی و و ای بر ما در تو که ترا ادب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و الله اعلم + ۵ + و عن

عمید بن رفاعه صحابی ماجری است و در کاشف گفته که مراد از صحبت است و در حدیث عن انس بن سلی الله علیه
 و آله و سلم قال ثمت العاطس ثمتا تشمیت کنی عاطس است که کرت نماز او پس از آن هر چه زیادت کرد از عطسه برکت
 فان شئت افشمته و ان شئت فلا پس اختیار داری اگر میخواهی تشمیت کنی او را و اگر میخواهی مکن آن حتی که بر تو بود از تشمیت
 خواه بر سبیل وجوب یا سنت و استجاب زیاده بر سه کرت تشمیت باقی دعای مسلمان است از کردن مانعی نیست رفاه

ابوداؤد و الترمذی و قال به حدیث غریب + ۶ + و عن ابی هریره قال نماز ابی هریره نیز موافق این روایت آمده که
 ثمت اخاک ثمتا تشمیت کنی بر او خود را سه کرت فان زاود بعضی نسخ نماز او فتور کام رواه ابوداؤد و قال و
 راوی از ابی هریره که سعید مصری باشد چنانکه از سنن ابوداؤد معلوم میگردد و لا اعلمه نید انم ابو هریره را الا انه رفع راعی
 الی ابی هریره که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است و توفیق
 برای ابو هریره نیست و ابو هریره آنرا از قول آن حضرت روایت کرده و اگر نکتند هم در حکم مرفوع خواهد بود زیرا که تعیین شده
 بی سماع از شارع نتوان کرد و تفسیر الفصل الثالث عن نافع ان رجلا عطس الی جنب ابن عمر و آیت از نافع

که مردی عطسه زد و در پہلوی ابن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد و الحمد لله و اسلام علی رسول الله قال بن عمر
 و انما قول و ابن عمر برای منع او حسن ادب گفت و من نیز میگویم الحمد لله و اسلام علی رسول الله و پس بکنز یعنی صلوة
 و سلام فرستادن محمود و مستبول است ولیکن سنون در عظام همین لفظ الحمد لله گفته است چنانکه گفت علمنا رسول الله
 تعلیم کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان نقول که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع میباید کرد و بسا امری محمود
 که در حد ذات فضیلت دارد و اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده چنانکه مصنف بعد از نماز و امثال آن اگر چه
 جمیع خصوصیات و شخصیات رعایت کردن معتبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که در جناب وارد شده رعایت کردن

فتدی بر رواه الترمذی و قال به حدیث غریب و یسئله از علما از موطن استجاب بمبلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 عکس را ذکر کرده اند و الله اعلم + **باب الضحک** + در ضحک چهار گفت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون
 حاو کسر هر دو و فتح اولی و کسر ثانی + **الفصل الاول** + ۳ + و عن عائشة رضی الله عنها قلت ما رأیت ابی
 صلی الله علیه و سلم گفت عائشه ندیدم آن حضرت را اجتماعا کما یجتمع شونذ تمام در حالت ضحک و یجمع کسی را گویند که
 بحد باشد برای کاری و قاصد باشد از آن الصراح اجتماع از هر جای گرد آمدن سیل و گرد آوردن آنپ خویش را
 در رفتن یعنی خنده نیکر خنده تمام که حتی اری منه لهواته تا به بنیم از وی لهوات در اجمع لهوات است بفتح لام معنی
 گوشت پارها که در وقت اقصای نمست آنها کان تبسم رواه البخاری و این حدیث در شمائل شریف باید انشا الله
 + ۲۰ + و عن جبریر قال گفت جبریر بن عبد الله بجلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی کشریف قوم خود
 ماجینی ابی منیع نکر در این سیر صلی الله علیه و آله و سلم از آمدن بروی هر وقت که خواهم بشرب آنکه مجلس مردان باشد منع کرد
 مرا از آنچه طلبیدم معنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او ایمنی نکر و مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صدا نشد از من فغله که
 نکرده آید آن حضرت را و وجه اول ظاهر ترست منته است از آن باز که مسلمانی بشدم و لا رانی الا تبسم و ندید آن حضرت
 مرا هرگز مگر آنکه تبسم کرد و متفق علیه + ۲۰ + و عن جابر بن عمر صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قال کان سؤل
 صلی الله علیه و سلم لا یقوم من صلاه الذی یصلی فیها یصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که میگزارد در وقت
 نماز صبح راحتی قطع اشکس تا آنکه طلوع میکرد و آفتاب فاذا طلعت اشمس قام پس چون طلوع میکرد و آفتاب می ایستاد
 و کافوا حتی قون فی اخذون فی امرها بحالیه و بود صحابه که سخن میکردند پس شروع میکردند در کار جاهلیت و سخنان او
 فیضحکون پس خنده میکردند و تبسم میکرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه مسلم و فی روایه الترمذی قینا شد و از
 میخاندند شعرا درین جا و از توحش است با جبار جاهلیت و اشعار ضحک بر آن و مقصود تبسم درین کمال خلق و تامل
 قلوب بود از آن حضرت صلی الله علیه و سلم **الفصل الثانی** + ۱ + و عن عبد الله بن الحارث بن جبر و بفتح جیم و سکون
 و در آخر همه صحابی است زبیدی نسبت بزبید که یکی از پدران او بود و بود و آخر کسی که باقی ماند بصیر از صحابه مات سنته
 ست و ثمانین بصیر قال ما رأیت احدا کثر تبسما من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ندیدم من هیچ یکی را زیاد تر از رسول
 تبسم یا در تبسم از آن حضرت رواه الترمذی **الفصل الثالث** + ۱۰ + و عن قتاده قال سئل گفت پرسیده شد
 ابن عمر بن کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیضحکون آیا بودند یا ران آن حضرت که خنده میکردند معنی میان
 یکدیگر چنانکه باران میخندند قال نعم گفت ابن عمر آری احیانامی خندیدند و الا بیان فی قلوبهم و حال آنکه بود ایشان
 در وله های ایشان انکس من اجل بزرگتر از کوه یعنی آنچنان نمی خندیدند که اهل غفلت میخندند و دل را بپیراند و غلظت
 در نور ایمان راه یابد و قال بلبل بن سعد تابعی و عطف مقری اشعری دمشقی قاضی ثقه در شب و روز هزار کعبت نماز میکرد

و محل و مرتبه او در شام مانند حسن بصری بود و بصیر و روایت میکنند از پدر خود سعد بن قیس و از جابر و معاویه در روایت میکنند از او
 او زامی و سعید بن زید و عثمان بن مسلم و جز ایشان قوفی امدامه و هاشم بن ادرکشم در یافتن من ایشان از معنی اصحاب رسول است
 ریشته دن بین الاغراض سید و یزد میمان هر فدا و تیر انداختنها و ضحک بضم المی بعضی میکنند و بیکر و ند و میر نقد و میل میکردند بعضی
 بسوی بعضی فاذا کان الليل و چون میشد شب کافور بسیار میبودند و در راهب و ترسند و در راهب از دنیا معتزل از اهل و عیال مشغول بعباد
 با وجود ادای حقوق در میان جمع راهب چنانکه رکیبان جمع رکیب و راهب بفتح را و ضم آن و سکون با و ففتحین ترسیدن
 از باب جمع در راهب پارسای ترسایان و لاریهانیته فی الاسلام که واقع شده است مراد بدان ترک محرم پوشیدن پلاس
 و خصی کردن و زنجیر با و گردن انداختن در ریاضتهای نامروده کردن است و مراد اینجا ریاضت مشقت و عبادت
 رواه فی شرح استه باب الاسامی ۳۰۲ جمع اسم و مراد بیان احکام نامهاست که چه نام باید نهاد و بناینها
 و چه نام باید خواند و بناید خواند و کدام نام نیک است و کدام بد + الفصل الاول ۱۰۰ و عن انس قال کان النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم فی السوق گفت انس بود آن حضرت در بازار و در روایتی فی البقیع نام جامی است که مقبره مدینه
 در آنجاست فقال رجل پس گفت مروی یا ابا القاسم اگر دو خواهر مروی را که کنیت او ابو القاسم بود و فالتفت
 الیه النبی پس گریخته نگریست بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد انما دعوت هذا
 نحو اندم و ندانم و م من گران را اشارت شخصی کرد که آنجا حاضر بود و ابو القاسم کنیت داشت فقال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم پس ناخوش آمد حضرت وی را این معنی گفت سمو اباسمی نام نهید بنام من که محمد است و لا تکفونوا بکنیتی و
 کنیت نه نهید بکنیت من که ابو القاسم است متفق علیه ۲۰۲ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال سمو اباسمی
 و لا تکفونوا بکنیتی فانی انما جعلت قاسما لیراکم بکستی من گردانیده شده ام و نامیده شده ام قاسم یعنی کنیت کرده ام
 با ابو القاسم زیرا که اقسام منکم قسمت میکنم میان شما از جانب حق و آنچه وحی کرده شده است بسوی من و فرستاده شده
 بر من از علم و عمل و میرسانم هر یکی را آنچه نصیب اوست و مستحق است مر آنرا وی کنتم هر کس را در جای که در مرتبه او است
 از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مر طبعان را و اتدار میکنم بعباد و درجات عامیان را
 و این صفت و بیچس جزین وجود ندارد و بیچس درین صفت شریک من نبود پس کنیت کردن او باین کنیت درست نباشد
 متفق علیه ازین دو حدیث معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جائز باشد اما ابو القاسم خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد
 تا اسم و کنیت آن حضرت هر دو روی جمع گردد و یا غیر محمد باشد تا همین کنیت مجرب باشد و این قول از امام شافعی منقول است
 و تسک او باین حدیث است و علما را درین سئله اقوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که
 جمع گفتند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه یکی را ابو القاسم محمد خوانند اما اگر تنها ابو القاسم گویند باکی نیست
 و معنی حدیث مذکور نزد ایشان همین است که جمع نکنند قاسم و از میرا نقل کرده اند که این قول امام محمد شیخانی است رحمه الله علیه

وقولی سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را با نام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منوع اند و منع
گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین
علی است رضی الله عنه که از آن حضرت التماس نمود که اگر مرا فرزندی زاید بعد از تو یا رسول الله بروی نام کنیت تو بنام
و آن حضرت تجویز کرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت ترا و امیر المؤمنین را و ابوالقاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان
اعتماد نیست گویند که تشبیه با اسم نیز جایز نیست چنانکه تکتبیکتیت و قول صواب ازین مقالات آن است که تشبیه بنام شریف
وی جایز بلکه مستحب است و کننی بکنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف باشد ممنوع و منع از آن در آن زمان قوی تر
و سخت تر بود و همچنین جمع کردن میان نام کنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی کرد مخصوص بود و بس
رضی الله عنه و غیر او را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و سیوطی و جمیع ابواب از این عساکر آورده که واقع
میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه یعنی که تو نام کردی سپه خود را با اسم پیغمبر و کنیت کردی او را بکنیت و
صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه نهی کرد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی گستاخ کسی است که جرات کند برخدا
و رسول وی و طلبه جماعه اصحاب را از خویش تا حاضر آمدند و گوای و او اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت کرد
مر علی را رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت جز وی که ذکر دلایل این اقوال تفصیل و تطبیق میان

احادیث در شرح ذکر کردیم اینجا بقدر بس است و الله اعلم + ۳۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم ان احب اسماءکم الی الله بدستی که دوست ترین نامهای شما بسوی خدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن
رواه مسلم از جهت اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس باری تعالی و تسک بصفات
مقدسه وی خصوصاً صفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و اگر تخصیص این دو اسم بطریق تمثیل دارند
و مقصود اسما باشد که در آن اضافت بعد است با سماء الی غیره و علامت صورتی دارد و یارب مگر فرق کند میان صفات
لطف و قهر و در بعضی جواشی نوشته که مراد بعد از اسما را نبیاست علیه الصلوٰۃ و السلام و گویا اضافت بخاطبین که گفت

احب اسماءکم شعر بدان است + ۳۰ و عن سمره بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقسمین غلاماً
نام کن غلام خود را خطاب عام است یا شخص معین فرموده اما حکم عام است و مقصود آنکه غلامان را این نامها نباید نهاد
یسار و الارباح و الانجی و الاطلح چه بسیار از میرست یعنی آسانی و توفیق و توانگری و فراخی و ریح از ریح معنی سود و نفع
از نفع است یعنی پیروزی و برآمد حاجت و اطلح از فلاح یعنی رستگاری و پیروزی پس نام نهادن باینها باین وجه اگر چه
حسن است اما بوجه دیگر مناسب نیست فانک تقول اثم بوزیرا که تو میگوئی و میرسی ای مخاطب از اهل خانه خود مثل
آیا اینجا یعنی در خانه هست وی یعنی بسیار یا نجات یا فلاح مثلاً فلا یکن و فرضاً نباشد وی در اینجا فیقول لایس میگوید مخاطب
در جواب نیست بسیار و فلاح در اینجا و این بر نظر اصل معنی این الفاظ و قال و عبارات مستکره می افتد اگر چه مراد

این جا ذات معین است رواه مسلم و فی روایتی که لاقسم فلاک رباجا ولا یسار اول الاصلح والانا فعاورین روایت نافع مذکور
 شده و نیز صحیح و ازینجا معلوم میشود که مقصود و حصر درین اسمانیت بلکه هر چه در معنی آنها باشد نیز این حکم دارد و ذلک مستحکم
 چنانکه در حدیث جابر تصریح بدان آمده + ۵۰ و عن جابر قال اراد النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان ینمی عن ان ینمی جابرا
 میگوید خوب است آن حضرت که نمی کند ازین که نام کرده شود و بیعی و بیبرکت و باطلح و بسیار و نافع و نحو ذلک ثم را به سبب
 بعد عنما پست و دیدم آن حضرت را که سکوت کرد بعد ازین اراده از ان اسمای معنی از نیمی از تسمیه بان اسمائش قبض و طم
 عن ذلک پست قبض کرده شد و وفات یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نیمی نکرد از تسمیه باین اسم
 آن حضرت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که نیمی واقع شد طبعی گفته گویا جابرا کلمات و علامات را و نیز
 که مشعر بدان باشد شنید و صریح بران واقف نشد و لیکن نیمی از ان در احادیث صحیح و واقع و ثابت شده است و ثابت
 مقدم است بر نامی + ۶۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اقیح الاسمار یوم القیمة عند الله
 اقیح اسما و فحشش ان روز قیامت نزد خدای تعالی و در روایتی اقیح الاسمار یعنی خوار تر و زشت ترین نامها
 راجل سبی نام مردی است که نام کرده میشود و در بعضی نسخ سبی یعنی نام کرده خود را ملک الاملاک بادشاه بادشاهان
 و بفارسی شاهنشاه رواه البخاری و فی روایتی مسلم قال اغیار رجل علی الله یوم القیمة و اخبثه خشم آرنده ترین مردم
 و خبیث ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت راجل کان سبی مردیست که بود که تسمیه کرده می شد در دنیا
 ملک الاملاک زیرا که لامک الا اللهیت بادشاه حقیقت مگر خدا عز اسمه چه جای بادشاه بادشاهان که اصلا تو هم شرکت در آن
 راه ندارد + ۷۰ و عن زینب بنت ابی سلمة قالت سمیت برتة زینب که ربیه آن حضرت بود و همراه مادر خود ام سلمه در حب
 تربیت آن حضرت در آمده بود و گفت نامیده شده بود من اولابره که معنی آن نیکو کار است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس گفت آنحضرت را از تو کوا انفسکم ستانید خود را الله اعلم باهل البیتکم خدا و انانیت به نیکو کاران از شمار در بره نام
 نهادن تزکیه نفس مستودن است خود را سمو باز نیت نام کنسید او را زینب ازینجا معلوم شد که نامی نمی باید نهاد که مشتمل
 ستایش نفس بود رواه مسلم + ۸۰ و عن ابن عباس قال کانت جویریة اسمها برتة بود جویریة که از ازواج مطهره است نام
 در اصل بره نول رسول الله پس تغیر داد و گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسمها جویریة نام او را جویریة که تصغیر جابریه است
 و کان بکراهه ان یقال و بود آن حضرت که مکرده میداشت که گفته شود خرج من عند برتة بیرون آمد از نزد بره که معنیش نیکو کار
 چه بیرون آمدن از نزد نیکو کار نیک نباشد رواه مسلم اینجا این سبب فرمود و در ماده زینب تزکیه نفس زیرا که فراموشی در آن
 نمیشد هر دو صلاحیت بحسبیت دارد و مانا که از قوم زینب دریافته باشد که قصد ایشان در تسمیه بره روح و شمای با بود و در
 و نیز این عبارت که آمد آن حضرت بر فلان زن و برآمد از نزد فلان در ازواج مطهره استعمال و تعارف بود پس اینجا همین را گفتند
 اعلم و پوشیده نماند که بر فالی که در مثل صحیح و فلاح اعتبار کرده شد اینجا نیز مثل است و تزکیه و کراهت که اینجا اعتبار کردند اینجا نیز

۹۰ + **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما ان بنتا كانت لعمر و اوست از ابن عمر کہ دختر می بود و عمر را رضی اللہ عنہ تعالیٰ اہم گفتم
 گفته میشد مر اورا عاصیہ عرب اولاد را عاصی و عاصیہ نام میکنند یعنی سرکشی و تکبر و تعظیم از عیب و نقصان و انقیاد و زبونی
 و چون دور اسلام رسید آنرا مکروه داشتند نسما بار رسول اللہ پس نام کرد و اورا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حمیدہ اگر چه
 بطعام مقابل عاصی مطیع و متقا و در بر و مانند آن بود لیکن چون اصل غرض تغییر نام بہت بنام نیک آنرا ملاحظہ نکرد و تغییر
 اسم بصد و مقابل شرط نہ داشت یا آنکہ معنی جمیل متضمن جمیع معانی خیر است چه از جمیل جز جمیل نیاید رواہ مسلم ۱۰۰ + **وعن ابن**

بن سعد قال اتی بالمنذر بن ابی اسید الی النبی آوردہ شد منذر بن ابی اسید را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سهل بن سعد ساعدی صحابی مشہور است آخر من مات من الصحابة بالمدينة و منذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمہ
 تا بی ثقب است و ابن حبان اورا در ثقات ذکر کرده و صاحب جامع الاصول در صحابہ آوردہ چنانکہ عادت اوست و
 ابو اسید بضم ہمزہ و فتح نام او مالک بن اسعد است چنانکہ گذشت پس روایت میکند سهل بن سعد کہ آوردہ شد منذر را
 نزد آن حضرت عین ولد ہنگامیکہ زائیدہ شد فوضعه علی فخذہ پس نهاد آن حضرت اورا بران مبارک خود فقال ما اس
 پس فرمود بیت نام وی قال فلان گفت یکی از حاضران یا ہر کہ آوردہ بود اورا ظاہر است کہ پدرش آوردہ باشد
 نام او فلان است نامی کہ اورا کردہ بودند و چون راوی اطلاع بران نہ داشت ذکر نکرد و شیخ ابن حجر عسقلانی گفتہ کہ واقف
 نشدم من بر نام او قال لا گفت آن حضرت نہ یعنی بہستم من راضی باین نام یا نام نکنید اورا باین نام لکن اسمہ کہ
 لیکن نام او منذر است مشتق از انداز کہ یعنی تبلیغ احکام است یا تحریف و گفته اند در حقیقت نام او فقیہ نہا چنانکہ

قول حق سبحانہ لیتفقوا فی الدین ولینذروا قومہم شمیرت بہ ان متفق علیہ ۱۱۰ + **وعن ابی ہریرہ** قال قال رسول اللہ صلی
 علیہ وآلہ وسلم لا یقولن احدکم باید کہ نگویید یکی از شما مملوک خود را عبدی و امی بندہ من و کنیزک من کلکم عبد اللہ ہر مردان شما
 بندگان خدا نید و کل نساکم امار اللہ و ہمہ زنان شما کنیزکان خدا اند زیرا کہ در عبودیت غایت تزلزل و نہایت خواری
 مستحق نیست آنرا مگر آن کس کہ در غایت عزت و کبر یاست و آن نیست مگر پروردگار رب العزۃ و الکبر پارہ و لکن بقول
 ولیکن باید کہ گوید غلامی و جاریتی قنای و قنای چه غلام یعنی کودک و جاریہ یعنی دخترک است و فتنی مرد جوان و فتنات زن جوان
 و در اطلاق غلام و جاریہ یعنی شفقت و مہربانی است و فتنی و فتنہ از بہت آن گویند کہ دواہ و غلام ہر چند پیر باشند با ایشان
 جوانان می کنند و حرمت پیری گاہ نذارند و توانند کہ بہت قوت و جلالت ایشان در خد شگاری گویند و با جملہ این الفاظ بزرگ
 اطلاق میاید پس می فرماید اطلاق اینها بہتر از اطلاق عبدی و امی است و گفته اند کہ منع و نہی از اطلاق الفاظ عبیدہ امیر
 بر تقدیری است کہ بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد والا اطلاق عبد و امی در قرآن و احادیث آمدہ و ہمچنانکہ مالکان از نمود
 داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایستہ مملوکان را نیز فرمود کہ ولا یقل العبد و نگویید مملوک مالک خود را ربی زیرا کہ اگر چه رب
 یعنی مرئی و تربیت کننده است ولیکن ربوبیت علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر

موسم اشتراک است و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لکن لثقل سیدی چه سیادت و ریاست و تفصیلت
ثابت است مراکز نسبت بملوک و بعد از او را نیز سید گویند و فی روایت لثقل سیدی و مولای درین روایت مولای سید
زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است مالک نسبت بملوک و فی روایت لثقل العبد سیده مولای و در روایت
آمده که گویند ملوک سید و مالک خود را مولای فان مولکم العبد زیرا که مولای حقیقی شما الله تعالی است نعم المولی و نعم النصیر
رواه مسلم + ۲۰ و عنده عن انسی و سم از ابی هریرة است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا لکم مگویند انکم
یا درخت انکور را کرم بکون را فان الکریم قلب المؤمن زیرا که کرم دل مومن است رواه مسلم و در روایتی قال الکریم الزحل
المسلم و فی روایتی له عن وائل بن حنبله و در روایتی من مسلم را از وائل بن حنبله این چنین آمده که لا تقولوا لکم مگویند کرم و لکن قولوا
العنب و اجماله و لکن بگویند عنب یعنی شجر عنب و بگویند جمله بفتح حار مهمله و بار موحده و بکون یا نیز آمده نام درخت انکور
و گاهی بطریق مجاز انکور را نیز گویند یعنی انکور و درخت وی نامهای دیگر دارد بان نامها بنحویست اما بنام کرم شجر انیس
بدانکه عرب عنب و درخت عنب را کرم بنحویست بکون را بعلاقة آنکه شرب خمر که از آن حاصل شود مورث سناوت و کرم است بر
نهی کرده و شد از آن چه وصف چیزی که حاصل ام انجامیست است بکرم و خیر کردن مناسب نباشد تا در لغت مع محرمات و تهنج نفوس
و ترغیب در آن نکرده و فرمود که این نام مومن و دل وی که معدن انوار علم و تقوی و منبع کسب ابر و معارف است مناسب است و
لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی باور تمام خیرات و بعضی گفته اند
که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تسمیه عنب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مراد تشبیه و تخریص است بنحویست
بر آنکه قلوب را تحلی دارند بکارم اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند بآنکه این نوع از درختان سمی و موسوم باشند با اسم کرم و
ایشان سزاوارترند بان گویند فرمود عنب را چه کرم می خوانید و این اسم را مخصوص باد میدارید شمارا باید که صاحب این اسم
و تصف باین صفت باشد و این است حاصل آنکه زخم شری گفته که مقصود ازین حدیث تقریر و تاکید قول حق عزوجل است که این
اگر کرم عند الله تعالی بطریق اینق و سلک لطیف با آنکه مومن بتقی مستأهل استحق ترست با شتم شوق از کرم که کرم است و کرم کرم
هر دو مصدر است از کرم یکرم و وصف میکنند بدان بسبیل مبالغه بر مثال رجل عدل قال اهل اللغه رجل کرم و امراه کرم و رجلا
کرم و نسوة کرم بفتح الراء اسکانها یعنی کرم کذا قال الطیبی نقلها عن محی اسنة + ۱۳ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکریم نام نه ننید انکور را کرم ازینجا معلوم گردد که کرم نام عنب نیز آید چنانکه شجر عنب و در
حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیثه الکریم و گویند ای خسران و حرمان روزگار یعنی دهر را بد بگویند و نکوش
نه کنفیه و شکایت از وی نه نناید و باور امواته و مصروف احوال ندانید فان الله هو الکریم زیرا که خدای تعالی است مصروف و متحمل احوال
یعنی آنچه شما از روزگار میدانید نسبت بفلک و زمانه میکنند و حقیقت از خداست و فاعل حقیقی اوست رواه البخاری
+ ۱۴ و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الکریم فان الله هو الکریم باید که دشنام نکند یکی از شما

روزگار را زیرا که خداست تعالی شاه مقرب و پروراه مسلم شرح آیین حدیث در اول کتاب در باب ایمان که نوشته است
 ۱۵۰۰ و عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یقولن احدکم باید کہ گوید یکی از شما
 در وقت غنایان و شورشش دل از قی خبیث نفسی بضم با پلید شد و بد شد نفس من و لکن یقولن باید کہ گوید نخست
 بکسر قاف غنایان و شورشش که نفس من نخست نفسی و خبیث نفسی هر دو عبارت در زبان عرب یک معنی واقع می شوند که
 غنایان و شورشش دل است و لیکن آن حضرت مکرر و داشت که خبیث نفسی گویند بسبب تبحر این عبارت و از جهت اشتراک
 نسبت مؤمن خبیث را بنفس خود متفق علیہ و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریرة کہ او لش این عبارت است یوذینی ابن اوم
 فی باب الایمان صاحب مصابیح این حدیث را درین باب ذکر کرده و محضت ایراد آن را در باب ایمان مناسب زدید +

الفصل الثانی ۱۳۰ و عن شیخ بن ہانی عن ابیہ انہ لما وفد الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مع قومہ شرح بن ہانی

ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و کنیت کرد آن حضرت پرشس را بوی کہ اکبر اولاد وی بود و لقب معمر
 است و از جمله اصحاب علی است رضی اللہ عنہ روایت میکنند از پرشس کہ ہانی است کہ چون پرشس قدم آورد پیش آن حضرت
 با قوم خود سہم بکنوہ شنید آن حضرت اورا کہ کنیت میکند اورا بابی الحکم بفتح تین فدعاہ رسول اللہ پس خواند اورا پسر خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فقال پس گفت ان اللہ ہوا حکم خداست حکم غیر او والیہ الحکم بسوی اورا ج و منشی است حکم بسوی غیب او
 و فلم یکنی ابا الحکم پس چرا کنیت کردہ میشود تو بابی الحکم چرا راضی هستی تو بان زیرا کہ حکم حاکمی را گویند کہ چون حکم کند رو کرده
 حکم او و این صفت خاصہ جناب عزت اوست و لایق نیست بغیر وی تعالی کہ اقال الطیبی قال گفت ہانی در اعزاز از کنیت کرد
 قوم اورا بابی الحکم ان قومی اذا اختلفوا فی شیء اتونی بمرستی کہ قوم من وقتیکہ اختلاف میکنند در چیزی می آیند مرا حکمت بضم پ
 حکم میکنند میان ایشان فرضی کلا الفرقین حکمی پس یعنی میشوند هر دو گروه بحکم من فقال رسول اللہ پس گفت پسر خدا صلی اللہ
 وآلہ وسلم ما حسن ہذا چه عجب خوب است این حال و شان کہ تو داری و این جواب از ہانی مطابق و در برابر نبود چون حضرت چون کرد
 صفت حکمت را در حضرت عزت تعالی و تقدس بازا این اعزاز است کہ مرا قوم من حکم میازند غالباً مقصودش این است
 کہ بلی کنیت کردن بابی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنیم کہ قوم من مرادین مرتبہ شانند و اند پس رو کرد آن حضرت برو
 بطرف وزمی و فرمود اصل این حال تو نیکوست و لیکن با وجود آن کنیت بابی الحکم خوب نیست پس از آن خواست کہ کنیتی
 برای وی بنماید پس فرمود فلما لک من الولد پس بیست مرترا از اولاد قال لی گفت مرا اولاد متعدد است شرح و سلم عبد اللہ

بنی ثور کہ بنزد پس کنیت کلان ترین اولاد قال قلت شرح گفت گفت کلان ترین اولاد من شرح است قال فانت
 ایو شرح گفت پس کنیت تو ابو شرح است و بعضی گفته اند کہ مادر ما حسن نامیہ است یعنی کنیت نهادن بابی الحکم با وجود
 حال نیک نیست و توجیہ اول ظاہر است رواہ ابوداؤد و السنائی ۲۰ و عن مسروق قال کنیت عمر رضی اللہ عنہ فقال من است
 مسروق کہ از مشاہیر تابعین است میگوید ملاقات کردم امیر المؤمنین عمر را پس گفت عمر کنیت تو قلت مسروق بن الابدع